

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در اعتبارات ماهیات بود که عرض شد مقصود از این بحث اقسام تصور ماهیات در ذهن است و ما عرض کردیم که ذهن قدرت دارد که مفاهیم را از خارج انتزاع کرده و تعقل نماید و همان طور که از خارج انتزاع می کند - که معقول گفته می شود - جری بر خارج هم دارد حتی اگر وجودش در خارج با وجود شیء در ذهن فرق کند زیرا که در خارج وجود مساوق با تشخیص است و جزئی است و ماهیت به حد جامعی در خارج موجود نیست و وقتی انسان در خارج موجود می شود، یا واجد آن قید است و یا فاقد آن قید ، این که نه فاقد و نه واجد باشد و به حد جامعی موجود شود محال است چون که معنایش ارتفاع نقیضین است ولی ذهن دارای این قدرت است که صورت فرد را تجرید کند و حد مشترك را تصور کند و با این توضیح که گذشت جامع یا ماهیت در خارج به حد جامعی مستقلا شکل نمی گیرد و همیشه وجودش ضمن فرد است ولی در ذهن شکل می گیرد و سه تصور و لحاظ یا وجود ذهنی داریم یکی جامع مقید به وجود آن قید و یکی هم جامع مقید به عدم آن قید و یکی هم ذات آن طبیعت را مستقلا تصور می کند و این در عالم مفاهیم است که وجودشان در ذهن معقول است و این چون منتزع از خارج است و مصداق بالذات در خارج دارد معقول اولی است و لذا حمل بر خارج می شود چون منتزع عنه آن در خارج موجود است .

اما در معقول ثانوی عناوینی است که از مفاهیم در ذهن انتزاع می شود که این ها معقول ثانوی منطقی هستند یعنی ذهن هر کدام از آن معقولات اولی را به لحاظ دیگری باز هم لحاظ می کند و آن سه قسم معقول اولی را می تواند لحاظ کند که مفهوم انسان عالم مثلا مفهوم مقید است و انسان جاهل مفهوم مقید به عدم علم است و سومی هم انسان مطلق و مجرد از لحاظ قید می باشد و کلی است که بحث شد آیا این به عنوان تصور چهارمی هم در معقول ثانوی ممکن است تا که مقسم این سه باشد یا این مقسم وجودش ضمنی و در یکی از آن سه معقول اولی است ؟ و آیا جامعه این سه مفهوم هم می تواند يك وجود سومی در معقول ثانوی داشته باشد یا خیر ؟ مشهور می گویند این همان جامع ضمن آنهاست و مفهوم مستقلی برای آن تصور نکرده اند و وجود بالاستقلال ندارد که شهید صدر(رحمه الله)^(۱) فرمود در معقول ثانوی این تصور و وجود ذهنی چهارم هم معقول

است و این بحث گذشت که این تصور چهارم لایشرط مقسمی می شود و می تواند قسمی آن سه معقول ثانوی هم باشد و همچنان که لا بشرط قسمی جامع بین دو فرد مقید بشیء و بعدم آن شیء در خارج است قسمی آن دو تصور هم هست یعنی بلحاظ ملحوظش جامع و مقسم می شود و به لحاظ وجود ذهنیش قسمی آن دو می شود و اگر در معقول ثانوی هم لایشرط مقسمی تصور کردیم تصویری را از معقول اولی که هیچ کدام از خصوصیات سه گانه گذشته در آن لحاظ نشده باشد می شود - که این تصور چهارمی می شود - که بلحاظ ملحوظش مقسم آنها بوده و بلحاظ وجود چهارم ذهنی در صقع معقول ثانوی قسمی می شود و این شرح و تحلیل آنچه که در ذهن است و در منطق هم از آنها بحث می شود می باشد و این تحلیل ها بیشتر اصطلاح منطقی است که به تعبیرهایی بیشتر اصولی است و شاید در فلسفه و منطق اصطلاحات و تعبیرات با این فرق کند مثلاً در منطق ماهیت لا بشرط مقسمی را که معقول ثانوی است ماهیت بشرط لا هم می گویند چه وجودش اند کاکمی باشد یا اینکه وجودش مستقل باشد و مقصود این است که این ماهیت بشرط لا از صدق بر خارج می شود و مثل کلیت و جزئیت که بر خارج صادق نیستند و کلیت برای مفهوم است و لا بشرط مقسمی هم بشرط لا از جری بر خارج می شود بخلاف لایشرط قسمی که معقول اولی است و از خارج منتزع شده و بر خارج صدق می کند چون منتزع عنہش در خارج هم است این اصطلاح بشرط لا فرق می کند با بشرط لا اصولی که مقصود از آن معقول اولی ماهیت مقید بعدم قید است که بر خارج صادق است.

يك تقسیم بندی دیگری نیز در کلمات دیده می شود که تقسیم ثلاثی یا رباعی است بدین ترتیب که می شود گفت ماهیات بر چهار قسم لحاظ می شود:

۱- ماهیت بشرط شی یا ماهیت مخلوطة و مقیده چه قید وجودی باشد چه عدمی و چه معقول اولی باشد و چه ثانوی و ماهیت بشرط شی به این معنی اعم می شود از ماهیت مقید به قید وجودی یا عدمی و اعم از قید در ذهن و یا خارج است که قهراً دوتا از آن معقول اولی می شود و دوتا هم معقول ثانوی است.

۲- ماهیت بشرط لا: که این همان لایشرط مقسمی در منطق است که مصداق بالذاتش مفاهیم و وجودات ذهنی است و لذا بر خارج صدق نمی کند و این هم اعم می شود از سه قسم یا چهار قسم از معقولات ثانوی منتزع شده از سه معقول اولی .

۳- لایشرط قسمی: که لحاظ ذات ماهیت در معقول اولی است .

۴- لا بشرط مقسمی: اگر آن را قسم مستقل در معقول ثانوی بدانیم و تا اینجا بحث از اصطلاحات است و لا مشاققة فی الاصطلاح و این مباحث اصطلاحی مقدمات تشخیص این مطلب هستند که اطلاق ثبوتاً چیست؟ و تقابلیش با تقیید به نحو تضاد و یا سلب و ایجاب یا عدم و ملکه است چیست؟ و بحث های مهم دیگری است که آن بحث ها را می توان در چهار عنوان خلاصه کرد:

- ۱- این که حقیقت لا بشرط قسمی چیست .
- ۲- کلی طبیعی کدام يك از این اقسام و اعتبارات ماهیت است ؟
- ۳- ماهیت مهمله چیست و کدام يك از این اعتبارات است ؟
- ۴- اسماء مطلقه مثل اسم جنس برای کدام يك از این اقسام وضع شده است؟

۱- ماهیت لا بشرط قسمی

بحث اول به مناسبت آنچه که مرحوم آقای خویی (رحمه الله) (۲) و شاید هم مرحوم اصفهانی (رحمه الله) (۳) در رابطه با اطلاق مطرح نموده اند باز شده است زیرا که از لا بشرط قسمی به عنوان ماهیت مطلقه و مجردة یعنی بقید لحاظ الاطلاق تعبیر شده است نه ذات ماهیت که جامع بین مطلق و مقید است و این همان ماهیت لا بشرط قسمی است که همان اطلاق است و اگر فرض شود که ماهیت لا بشرط قسمی چنین نباشد پس يك قسم دیگری هم از ماهیت داریم بنام الماهية المطلقه که در این صورت معقولات اولی چهار قسم می شود:

ایشان مدعی می شوند که این ماهیت مطلقه جری بر خارج می شود و در حقیقت ایشان با بقیه فرقی قائل شده اند چرا که بقیه می گویند در لا بشرط قسمی هیچ چیزی خارج از ذات ماهیت لحاظ نمی شود و ذهن لحاظ و نظر را منحصر می کند بر ذات ماهیات و این لا بشرط قسمی می شود و چون از خارج هر چند با تجرید منتزع شده است جری برخارج می شود فلذا چیزی پا آن ملاحظه نمی شود نه لحاظ قید و نه لحاظ عدم قید و نه لحاظ تجرد و اطلاق.

لیکن مرحوم آقای خویی (رحمه الله) و مرحوم اصفهانی (رحمه الله) در لا بشرط قسمی و یا در ماهیت مطلقه اطلاق و لحاظ عدم قید را اخذ می کنند که یا تصور و قسم چهارم است و یا همان لا بشرط قسمی است که ما يك خصوصیتی در آن لحاظ می کنیم که خصوصیت تجرد از هرگونه قید است نه قید وجودی دارد و نه قید عدمی ، این خودش

۲. دراسات فی علم الاصول، ج ۲، ص ۳۲۷ و محاضرات، ج ۲، ص ۳۴۴.
۳. نهاية الدراية، (ط جدید)، ج ۲، ص ۴۹۰.

خصوصیتی است و لذا ایشان می گوید اطلاق ثبوتاً امر وجودی است و عدم لحاظ القید نیست بلکه لحاظ الاطلاق و عدم القید است و این لحاظ هم امر وجودی است لذا قهراً اطلاق امر وجودی می شود و تقابلیش با تقیید تقابل ضدین است و هر دو لحاظ و خصوصیت وجودی در آن اخذ شده است یکجا لحاظ قید و یکجا لحاظ مجرد از قید.

در اینجا مرحوم صاحب کفایه (رحمه الله) ^(۴) اشکال می کند و می فرماید اگر کسی ادعا کند که ماهیت مطلقه به قید اطلاق لا بشرط قسمی است لازمه اش این است که دیگر بر خارج صدق نکند زیرا که خصوصیت مجرد از قید خصوصیت ذهنی و کلی عقلی است و صفت بالحمل الشایع آن وجود ذهنی است نه وجود خارجی ماهیت و کلی عقلی - یعنی کلیت و جزئیت - از معقولات ثانوی هستند و صفات مفاهیم هستند نه وجود خارجی و لذا جری بر خارج نمی شود و نمی توان گفت (زید انسان و الانسان کلی او نوع فزید کلی او نوع) چون مصداقش مفهوم بما هو مفهوم است که از خصوصیات وجود ذهنی ماهیت است. این حاصل اشکال مرحوم صاحب کفایه (رحمه الله) است که مرحوم آقای خویی (رحمه الله) جواب می دهد که این اطلاق و سعه در خود ماهیت ملحوظه دیده می شود و لحاظ می شود و مربوط به بخش مرئیت آن از خارج است که معقول اولی است و این اطلاق یا ماهیت مطلقه است و لذا قابل صدق و جری بر خارج است. حال اگر لا بشرط قسمی را همین ماهیت بدانیم ماهیت مطلقه همان لا بشرط قسمی است و اگر غیر از آن بدانیم قسم چهارم می شود.

شهید صدر (رحمه الله) این بیان را در دوره دوم از اصولش رد می کند هرچند در دوره اول توجیه می کند.

حاصل رد این است که مقصود شما از اطلاق که فرمودند لحاظ عدم قید است چیست؟ و این لحاظ عدم دخل قید که موجب فعلیت انطباق بر افراد است به چه معنا است؟

آیا مقصود لحاظ عدم دخل قید در حکم و سریان حکم بر تمام افراد است؟ که روشن است از اعتبارات ماهیات قضایا و احکام و اطلاق و تقیید در آن چنین قصدی نشده است و این خارج از بحث ما است و بحث در اقسام اعتبار و وجود ذهنی ماهیت بما هی و با قطع نظر از حکم و جمله تامه است و اگر حکمی هم نباشد ماهیت دارای این تقسیمات است مضافاً بر این که سریان حکم نیاز به لحاظ عدم قید در آن ندارد بلکه در اطلاق حکم عدم لحاظ قید کفایت می کند و اگر

۴. کفایة الاصول، (ط آل البيت)، ص ۲۴۳.

مقصود اخذ لحاظ عدم قید در خود ماهیات است چنانچه منظور لحاظ عدم قید در وجود تصدیقی ماهیت یعنی ماهیت بالحمل الشایع در ذهن است که این هم مربوط به عالم تصدیق به وجود ذهنی و در طول تحقق آن در ذهن است تا که معلوم شود این ماهیت موجود در ذهن مقید نیست در این صورت است که این خصوصیت تصدیقی معقول ثانوی است و در طول خصوصیت معقول اولی بما هو محقق و موجود فی الذهن است که نمی شود آن را در نفس ماهیت و معقول اولی که مفهوم و تصور منتزع از خارج است اخذ نمود و لذا همان اشکال صاحب کفایه (رحمه الله) بر می گردد .

و اگر مقصود شما اخذ مفهوم لحاظ عدم القید با ماهیت است که این هم بین البطلان است که چنین مفاهیم انتزاعی در ماهیات و مفاهیم آنها اخذ نشده است علاوه بر این که همین مفهوم انتزاعی نیز بر خارج صادق نیست و بر لحاظ و وجود ذهنی و عدم آن در ذهن صادق است و اگر مقصود این است که در خود ذات ماهیت مجرد از قید در ملحوظ آن لحاظ می شود و از خارج انتزاع می گردد این هم صحیح نیست زیرا که مقصود از مجرد، مجرد لحاظ ذهنی ماهیت است که در عالم ذهن است و اخذ آن در اعتبارات ماهیت و لا بشرط قسمی آن را کلی عقلی و معقول ثانوی می کند و چنین تجردی در خارج موجود نیست تا که معقول اولی باشد و اساساً منتزع از خارج نمی تواند چیزی باشد که در خارج باشد و موطنش ذهن باشد. این مطلب فوق خلاصه رد ایشان است و در دوره اول ایشان برهانی را اقامه کرده اند در دفاع از مطلب آقای خوئی (رحمه الله) هر چند در نتیجه اطلاق را عدم لحاظ قید و امر سلبی دانسته اند نه ایجابی لیکن ماهیت مطلقه و فرقی را از ذات ماهیت - که جامع بین اطلاق و تقیید است - چنین تصویر کرده اند که چگونه در طرف لحاظ قید در ماهیت مقیده قبول می کنیم که وقتی ذهن قید را لحاظ کرد ملحوظ و مفهوم را هم مضیق و مقید می کند به واجد قید که بر کثیرین صادق نمی باشد، در طرف اطلاق هم همچنان عدم لحاظ قید که در عالم ذهن است و معقول ثانوی است در معقول اولی و ملحوظ اثر می گذارد و ملحوظ و مفهوم را موسع و مطلق می کند .

بنابراین مقصود اخذ لحاظ ذهنی در مفهوم نیست بلکه مقصود لحاظ سعه ماهیت و معقول اولی است به سبب عدم لحاظ قید با آن در وجود ذهنی و این معقول است زیرا همان گونه که لحاظ قید ذهنی است ولیکن مؤثر در ملحوظ و مفهوم است که آن را مقید می کند در طرف عدم لحاظ هم همین است و عدم لحاظ قید - که عدمی در وجود ذهنی است - ملحوظ و مفهومش را موسع می کند و اثر می گذارد در

آن که ملحوظ مطلق و موسع دیده شود و این همان ماهیت مطلقه و اطلاق ثبوتی یا لا بشرط قسمی است که معقول اولی بوده و بر خارج صادق است . این بیان تمام نیست چون فرق است بین لحاظ قید و بین عدم لحاظ قید، در لحاظ قید، قید ملحوظ خارجی هم دارد و ملحوظ خارجی می شود قید ماهیت و آن را مفهوم و معقول اولی مقید می کند چون که هر دو از خارج منتزع می باشند و این در حقیقت همان انتزاع صورت مقید از خارج است که معقول اولی است .

اما در طرفی عدم لحاظ قید با ماهیت چیزی از خارج انتزاع نمی شود به عنوان مجرد یا اطلاق بلکه تنها وجود ذهنی را از لحاظ قید خارجی مجرد کرده ایم و غیر از ذات ماهیت چیزی از خارج انتزاع نشده است و در ذهن ایجاد نگشته تا در ملحوظ و مفهوم منتزع از خارج دیده و لحاظ شود و به تعبیر دیگر این سعه و اطلاق در صدق همان کلیت مفهوم در ذهن است که کلی عقلی و معقول ثانوی است و نمی تواند معقول اولی باشد .

بنابراین سعه و اطلاق خصوصیتی نیست که در ذات ماهیت باشد و یا خصوصیتی عرضی برای آن که از خارج انتزاع شده، باشد فلذا لا بشرط قسمی همان ذات ماهیت است که جامع بین موارد اطلاق و تقیید است و لحاظ مجرد یا عدم القید یا مطلقه بودن در آن اخذ نمی شود و الا از معقول اولی بودن و لا بشرط قسمی بودن خارج می گردد .